

فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره شاپا: 1735-739X

دوره ۱۴، شماره ۱ (پیاپی ۷۱)، پاییز ۱۴۰۱

Doi: 10.29252/piaj.2022.227384.1254

صفحات: ۱۱-۴۲

تداوم و تغییر در علل مداخله‌های نظامی روسیه

احمد رشیدی* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۳۰

چکیده

روسیه در مقام مدعی منزلت بزرگ قدرتی یکی از بالاترین موارد مداخله نظامی را به ثبت رسانده است. حمله به اوکراین فصل نوینی در تاریخ مداخلات روسیه گشود که مطالعه و بازاندیشی درباره علل این مداخلات را ضروری می‌سازد. پژوهش حاضر با رویکرد ترکیبی تبیینی (علت‌کاوی) و تاریخی-تحلیلی در پی پاسخگویی به این ضرورت پژوهشی است. برای این منظور، پرسشی که در کانون پژوهش قرار دارد، پرسش از عوامل مؤثر در مداخله‌های روسیه و شناسایی و تفکیک عوامل اولیه (پایدار) از عوامل ثانویه (متغیر) است. در این مقاله، نه متغیر به عنوان عوامل مؤثر بر مداخلات نظامی روسیه شناسایی شده و سپس میزان نقش و جایگاه هر کدام در میان سلسله عوامل مورد بررسی قرار گرفته است. این عوامل عبارتند از: بزرگ قدرتی‌گرایی، هژمون‌گرایی منطقه‌ای، شخصیت و سبک رهبری، مبارزه با تروریسم، اتحاد و همکاری استراتژیک با دولت میزبان، ملی‌گرایی و پان‌اسلاویسم، حمایت از اقلیت‌های هویتی روس، توانمندی‌های اقتصادی و نظامی و نهایتاً جنگ انحرافی و مسأله مشروعیت. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد از میان عوامل فوق، بزرگ قدرتی‌گرایی هسته مرکزی مداخلات نظامی روسیه را تشکیل می‌دهد و به همراه هژمون‌گرایی منطقه‌ای نقش اصلی و پایدار را در تحریک مداخلات روسیه ایفا کرده است. انگیزه انباشت قدرت برای تأمین امنیت و غلبه بر تهدیدها که در علل اصلی مداخله‌های روسیه متبلور است، رهیافت واقع‌گرایی تهاجمی را به عنوان پشتوانه نظری می‌پذیرد. از سوی دیگر، لحاظ کردن نقش نخبگان سیاسی در حلقه بعدی سلسله عوامل مؤثر، پژوهشگر را به سمت تلفیق آن رهیافت با رهیافت تفسیری سازه‌انگاری رهنمون ساخته است؛ تلفیقی که اساس واقع‌گرایی نوکلاسیک را تشکیل می‌دهد.

واژگان کلیدی: روسیه؛ مداخلات نظامی؛ بزرگ قدرتی‌گرایی؛ هژمون‌گرایی منطقه‌ای؛ واقع‌گرایی نوکلاسیک.

مقدمه

مداخله نظامی به ورود نیروهای یک کشور یا گروهی از کشورها به قلمرو کشور دیگر اطلاق می‌شود. معمولاً مداخله‌های نظامی در پی مناقشات و اختلافاتی حادث می‌شود که از راه‌های سیاسی قابل رسیدگی نباشند. بنابراین، مداخله نظامی یک رویداد مشخص در زنجیره رویدادهای یک اختلاف است که در طول زمان پایدار مانده و به کاربرد نیروهای مسلح برای تأثیرگذاری بر روندهای جاری در کشور هدف منتهی می‌شود (Pearson and Bauman: 1988). تاریخ روابط بین‌الملل نشان از موارد متعدد مداخله نظامی کشورها در اقصی نقاط جهان دارد. فراوانی برخوردهای نظامی میان دولت‌ها برخی از دانش‌پژوهان را واداشته تا اصولاً تاریخ روابط بین‌الملل را تاریخ این برخوردها بدانند. در دوران معاصر مداخله‌های نظامی در رفتار قدرت‌های بزرگ تبدیل به امری عادی شده و گاهی از نشانه‌های منزلت بزرگ‌قدرتی دانسته می‌شود. در این میان، روسیه در مقام مدعی منزلت بزرگ‌قدرتی نه تنها از این قاعده مستثنی نیست، بلکه از جمله مواردی است که بالاترین موارد مداخله نظامی را به ثبت رسانده است.

در پژوهش‌های انجام یافته در خصوص مداخله‌های روسیه آنچه بیشتر از همه مورد توجه قرار گرفته و در رسانه‌ها بازتاب یافته است مداخله در گرجستان، چین، سوریه و اوکراین است. شاید این موارد مهمترین و یا پرمنافشه‌ترین مداخله‌های نظامی روسیه باشد، اما شامل همه موارد نیست و مداخله‌های روسیه در گونه‌های متفاوت لیست بلندی دارد. مجموعه مداخله‌های روسیه را می‌توان در چهار گروه طبقه‌بندی کرد: اول، مداخله‌هایی که نیروهای روسیه مستقیماً در میدان نبرد با طرف مقابل درگیر بوده‌اند؛ دوم، مداخله‌هایی که در چارچوب مأموریت‌های حفظ صلح بین‌المللی با محوریت سازمان ملل متحد صورت گرفته؛ سوم، مداخله‌هایی که بدو خارج از چارچوب مأموریت‌های حفظ صلح ملل متحد، با استقرار نیروهای حافظ صلح روسی در منطقه منازعه صورت گرفته؛ و چهارم، مداخله یا به عبارت بهتر حضور نظامی که از طریق ایجاد پایگاه در قلمرو سرزمینی کشور میزبان صورت گرفته است. موارد گروه‌های چهارگانه شامل موارد زیر است:

گروه اول: جنگ ترانسنیستریا در مولداوی ۱۹۹۲، جنگ داخلی تاجیکستان از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷، جنگ گرجستان ۲۰۰۸، اشغال و الحاق کریمه ۲۰۱۴، جنگ در دونباس اوکراین از ۲۰۱۴ و در ادامه حمله تمام عیار به این کشور در فوریه ۲۰۲۰، جنگ سوریه از ۲۰۱۵ تاکنون، عملیات ایجاد ثبات در قزاقستان در ژانویه ۲۰۲۲

گروه دوم: عملیات حفظ صلح ملل متحد در کوزوو از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷، عملیات حفظ صلح ملل متحد و ناتو در بوسنی از ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۲، عملیات حفظ صلح ملل متحد در آنگولا از ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۹، عملیات حفظ صلح ناتو در کوزوو از ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۳، عملیات حفظ صلح ملل متحد در سیرالئون از ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵، عملیات حفظ صلح ملل متحد در سودان از ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۲، عملیات حفظ صلح ملل متحد در چاد از ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰،

گروه سوم: نیروهای حفظ صلح روسی در ترانسنیستریا از ۱۹۹۲ تا کنون، مرز تاجیکستان از ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۵، اوستیای جنوبی از ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۸، آبخازیا از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۸، و قره‌باغ از ۲۰۲۰ تا کنون.

گروه چهارم: پایگاه نظامی ارمنستان از ۱۹۹۲ تا کنون، پایگاه رادار هشدار اولیه در آذربایجان از ۱۹۹۲ تا ۲۰۱۳، پایگاه نظامی ترانسستریا در مولداوی از ۱۹۹۲ تا کنون، پایگاه تاجیکستان از ۱۹۹۷ تا کنون، پایگاه ناوگان دریای سیاه در کریمه از ۱۹۹۷ تا کنون، پایگاه قرقیزستان از ۲۰۰۳ تا کنون، پایگاه آبخازیا و اوستیای جنوبی از ۲۰۰۸ تا کنون، پایگاه دریایی طرطوس در سوریه از ۱۹۷۱ تا کنون، پایگاه هوایی حمیمیم از ۲۰۱۷ تا کنون.

مجموعه مداخله‌های روسیه بر اساس فهرست فوق شامل ۲۹ مورد است. با نگاهی به این فهرست درمی‌یابیم که تمامی آنها، به غیر از مأموریت‌های حفظ صلح ملل متحد، در منطقه اوراسیای پساشوروی بوده و در این میان تنها مورد استثناء مداخله در سوریه می‌باشد. به علاوه، در می‌یابیم که در اوایل یعنی در دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ مداخله‌های روسیه در سطح محدود و عمدتاً در چارچوب مأموریت‌های حفظ صلح و ایجاد ثبات بویژه با محوریت سازمان ملل انجام شده، اما مداخله‌های متأخر عمدتاً در شکل درگیری مستقیم نظامی و خارج از سازوکارهای بین‌المللی رخ داده است. یعنی، در گذر زمان مداخله‌های روسیه هجومی‌تر، گسترده‌تر و شکل مستقیم پیدا کرده‌اند که عمدتاً در چارچوب گروه اول قرار می‌گیرند.

آغاز مرحله جدید مداخله نظامی روسیه در اوکراین، ایجاب می‌کند تا ضمن بررسی علمی این مورد، تحلیل‌های موجود در خصوص الگوی مداخله‌های روسیه و عوامل مؤثر بر آن نیز مورد بازاندیشی قرار گیرند. پژوهش حاضر در راستای پاسخگویی به این ضرورت علمی تدوین شده و با توجه به اهمیت دسته نخست مداخله‌های نظامی روسیه، آنها را در نقطه تمرکز پژوهش قرار داده است. پرسشی که در کانون پژوهش حاضر قرار دارد پرسش از عوامل موثر

در مداخله‌های نظامی روسیه و در این فرایند شناسایی و تفکیک عوامل اولیه (پایدار) از عوامل ثانویه (متغیر) می‌باشد.

با توجه به سوال فوق، روش پژوهش علت‌کاوی چندگانه است که در بعد نگاه تاریخی ابعاد تحلیلی پیدا می‌کند. به بیان دقیق‌تر از نوع پژوهش‌های ترکیبی است که تبیین (علت‌کاوی) و تحلیل را درهم می‌آمیزد. داده‌ها و اطلاعات لازم از منابع کتابخانه‌ای و بانک‌های اطلاعاتی اینترنتی جمع‌آوری شده و بصورت کیفی مورد تحلیل و استنتاج قرار گرفته‌اند.

پیشینه پژوهش

در خصوص علل مداخله‌های نظامی روسیه آثار متنوعی منتشر شده است. تنوع در این آثار را می‌توان بازتابی از تنوع و تعدد موارد مداخله‌های این کشور دانست. غالب نویسندگان با رویکرد مطالعه‌موردی به این موضوع پرداخته‌اند و با انتخاب یک مورد مداخله یا یک برهه مشخص به توصیف، مقایسه و در برخی موارد به علت‌کاوی آنها روی آورده‌اند. در میان آثاری که به تبیین علل مداخله‌های نظامی روسیه پرداخته‌اند، اجماع گسترده‌ای وجود دارد که علت یا محرک اصلی این مداخله‌های روسیه مؤلفه‌های ژئوپلیتیک می‌باشد. از آن میان می‌توان به آثار کرمی و فاضلی (۱۳۹۷)، زمردی و حاج یوسفی (۱۴۰۰)، کولایی و صداقت (۱۳۹۶)، کرمی (۱۳۹۸)، کولایی و همکاران (۱۳۹۸)، جیمز کوپل^۱ (۲۰۱۸)، جرارد تول^۲ (۲۰۱۷)، روی الیسون^۳ (۲۰۱۳) و ساموئل کارپ^۴ و همکاران (۲۰۲۱) اشاره کرد.

آثار فوق از یک سو عمدتاً رویکرد تک‌علتی دارند و از سوی دیگر صرفاً یک یا چند مورد محدود از مداخله‌ها را نقطه تمرکز خود قرار داده‌اند. از این زاویه به نظر می‌رسد برد تاریخی-تحلیلی ادبیات موجود محدود است. به علاوه، مداخله‌های مهم در قزاقستان، اوکراین و قره‌باغ که در دو سال اخیر اتفاق افتاده‌اند هنوز به حد کافی وارد تحلیل‌های علمی نشده‌اند. در این میان بطور ویژه حمله تمام‌عیار به اوکراین فصل نوینی در مداخلات روسیه گشوده است که ضرورت مطالعه و بازاندیشی تاریخی این مداخلات را ایجاب می‌کند. بر همین اساس، پژوهش

1. Koyle
2. Toal
3. Allison
4. Charap

حاضر با رویکرد تاریخی-تحلیلی و چندعلت‌گرایی و با تمرکز بر وارد کردن مداخله‌های اخیر در چارچوب مطالعاتی، در صدد تکمیل کارهای پیشین و ارائه مدل تحلیلی و نتایج جدید است.

مدل تحلیلی پژوهش

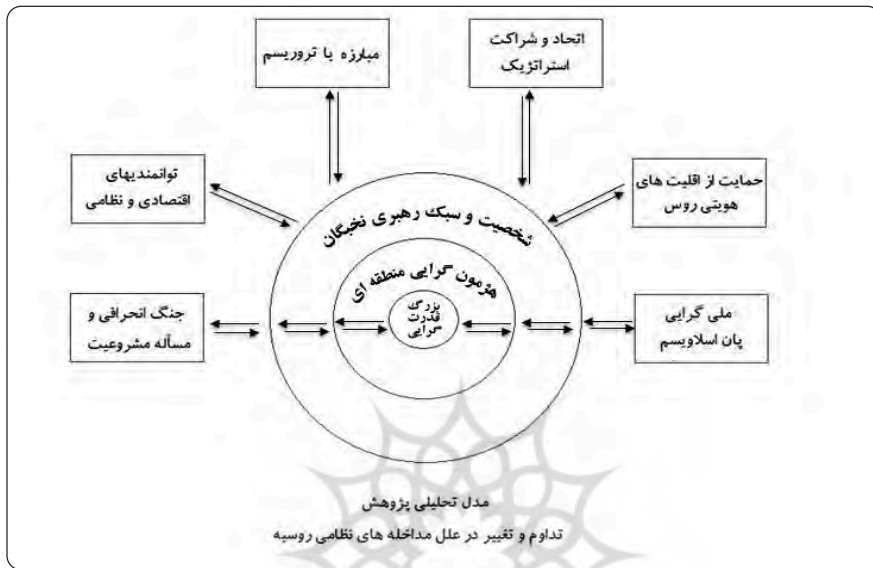
اصولاً مدل تحلیلی بر اساس دستگاه سؤالات و فرضیات پژوهش شکل می‌گیرد و چارچوب کلی روابط منظم بین متغیرهای پژوهش را نشان می‌دهد. مدل تحلیلی می‌تواند به روش قیاسی یا استقرایی ساخته شود. مدل تحلیلی پژوهش حاضر به روش استقرایی (از جزء به کل) ساخته شده است. زیرا از طریق مطالعه و استخراج متغیرها و سپس ساماندهی آنها در یک مجموعه منظم بدست آمده است. با این مقدمه، ابتدا سوال و فرضیه پژوهش را بیان کرده و سپس به توضیح اجزای مدل و ترسیم ساختار آن می‌پردازیم:

سوال پژوهش: عوامل موثر بر مداخله‌های نظامی روسیه کدامند و از میان عوامل شناسایی شده کدامیک در مقام عوامل اصلی (پایدار) و کدامیک در مقام عوامل ثانویه (متغیر) در این مداخله‌ها تأثیر دارند.

فرضیه پژوهش: بزرگ‌قدرت‌گرایی، هژمون‌گرایی منطقه‌ای، شخصیت و سبک رهبری، مبارزه با تروریسم، اتحاد و همکاری استراتژیک، ملی‌گرایی و پان‌اسلاویسم، حمایت از اقلیت‌های هویتی روس، توانمندی‌های اقتصادی و نظامی، و نهایتاً جنگ انحرافی و مسأله مشروعیت مجموعه عوامل و محرک‌هایی هستند که تأثیر تعیین‌کننده‌ای در مداخله‌های نظامی روسیه داشته‌اند و از میان آنها بزرگ‌قدرت‌گرایی و هژمون‌گرایی منطقه‌ای دارای نقش اصلی و پایدار و مابقی موارد نقش ثانویه و متغیر داشته‌اند.

بر پایه فرضیه مذکور، متغیرهای مستقل پژوهش شامل عوامل ۹گانه فوق، و متغیر وابسته پژوهش شامل موارد مداخله نظامی روسیه می‌باشد. در این میان، متغیر شخصیت و سبک رهبری نخبگان سیاسی نقش دوگانه‌ای دارد. از یک سو به عنوان یکی از متغیرهای مستقل مطرح است و از سوی دیگر در مقام متغیر میانجی پردازش‌گر روابط بین متغیرها و بویژه حلقه رابط بین متغیرهای فرعی و اصلی می‌باشد. قایل شدن این نقش برای نخبگان سیاسی به ما کمک می‌کند تا تحلیل‌های سازانگاره را با تبیین‌های واقع‌گرایانه مبتنی بر ملاحظات ژئوپلیتیک تلفیق کنیم و یا به بیان دیگر ترجیحات ذهنی-تفسیری و الزامات مادی-ساختاری را همزمان در تحلیل خود بگنجانیم. به لحاظ نظری، این رویکرد تلفیقی

از سوی واقع‌گرایان نوکلاسیک پشتیبانی می‌شود (کولایی و عابدی، ۱۴۰۱: ۶۲). شکل زیر شمای کلی روابط بین متغیرهای پژوهش در مدل تحلیلی محقق ساخته را به روشنی توضیح می‌دهد.



رهیافت نظری پژوهش

با توجه به فرضیه پژوهش که منزلت بزرگ قدرتی و هژمون‌گرایی منطقه‌ای را در مقام مولفه‌های ژئوپلیتیکی به عنوان محرک‌های اصلی مداخله‌های نظامی روسیه در کانون تحلیل قرار می‌دهد، به نظر می‌رسد رهیافت نوواقع‌گرایی و در آن میان نظریه واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر برای تبیین موضوع از قابلیت و مناسبت بیشتری برخوردار است. به باور مرشایمر، ذات آنارشیک نظام بین‌الملل ایجاب می‌کند تا دولت‌ها برای تأمین بقا و امنیت همواره به دنبال کسب قدرت بیشتر باشند. دولت‌ها به منظور انباشت قدرت به خودیاری امنیتی و نه همکاری تکیه می‌کنند و این امر به وضعیت‌های رقابت‌آمیز جنگی دامن می‌زند. در همین چارچوب، مرشایمر در پرداختن به رفتار قدرت‌های بزرگ تصریح می‌کند که قدرت‌های بزرگ در تعقیب قدرت برای به حداکثر رساندن امکان بقای خود در یک وضعیت رقابتی حاضرند خطر جنگ را پذیرا شوند. به باور وی، سخن گفتن از مباحثی چون صلح دموکراتیک و همکاری‌های امنیت‌ساز تنها پوشش رفتارهای تهاجمی قدرت‌های بزرگ است. آنها بیش از هر چیز به دنبال امنیت و حتی المقدور امنیت مطلق هستند و بدین منظور

نخست در پی کسب هژمونی منطقه‌ای و سپس در صورت امکان دستیابی به هژمونی در مقیاس جهانی هستند. اگر یک دولت برای به حداکثر رساندن نفوذ خود تلاش نکند، دولت‌های دیگر در فرصتی مناسب، چنین سهمی از نفوذ را از آن خود می‌کنند (متقی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۱-۷).

برای تبیین و تحلیل رفتار روسیه بر پایه رهیافت نظری فوق، می‌توان استدلال کرد که روسیه به عنوان یک دولت مدعی منزلت بزرگ قدرتی به شدت از ناحیه گسترش ناتو در مناطق پیرامونی و یکجانبه‌گرایی آمریکای نگران است و احساس ناامنی می‌کند. بنابراین برای غلبه بر این ناامنی در پی بیشینه‌سازی قدرت است و در این مسیر بر تأمین و حفظ موقعیت هژمونیک در منطقه اوراسیای پساشوروی تأکید دارد. در این چارچوب می‌توان مداخله‌های نظامی روسیه را تلاشی برای نیل به این مقاصد ارزیابی کرد. از آنجا که بر اساس فرضیه پژوهش متغیرهای بزرگ قدرت‌گرایی و هژمون‌گرایی منطقه‌ای در مقام مؤلفه‌های اصلی ژئوپلیتیکی در الگوی مداخلات نظامی روسیه نقش پایدار و جایگاه کانونی دارند، به نظر می‌رسد واقع‌گرایی تهاجمی چارچوب نظری مناسبی برای تبیین این مداخلات باشد.

اما این رهیافت برای پشتیبانی نظری کامل از مدل تحلیلی پژوهش بسنده نیست و به رهیافت نظری مکمل نیاز دارد. زیرا در مدل تحلیلی پژوهش در حلقه سوم نقش روانشناسی و سبک رهبری نخبگان در تعیین مداخله‌های نظامی روسیه مورد لحاظ قرار گرفته است که رهیافت فوق نمی‌تواند آن را توضیح دهد. در واقع، الزامات ژئوپلیتیکی از طریق رهبران سیاسی به سخن درمی‌آیند و شرایط و خواست خود را عینیت می‌بخشند. آنها بر اساس شناخت و ذهنیت خود در خصوص مداخله و عدم مداخله تصمیم می‌گیرند و در صورت تصمیم‌گیری برای مداخله زمان، گستره و بطور کلی کیفیت آن را تعیین می‌کنند. بنابراین نمی‌توان همه چیز را به عینیت و در آن میان الزامات ژئوپلیتیکی فرو کاست. شخصیت، شناخت و ذهنیت رهبرانی چون پوتین و همفکرانش در تفسیر الزامات ژئوپلیتیکی و نحوه استخدام منابع و ابزارها برای مداخله مؤلفه مهمی است که نمی‌توان نادیده اش گرفت و در پژوهش حاضر نیز نادیده گرفته نشده است.

این ملاحظات هسته اصلی رهیافت تفسیری سازه‌انگاری است که از جایگاه حلقه سوم مدل تحلیلی پژوهش پشتیبانی نظری می‌کند. بنابراین، مدل تحلیلی پژوهش در اولویت نخست رهیافت واقع‌گرایی تهاجمی را به عنوان پشتوانه نظری می‌پذیرد و در تکمیل از رهیافت تفسیری سازه‌انگاری کمک می‌گیرد. این نگرش تلفیقی به ما اجازه می‌دهد تا ضمن تأکید بر

نقش کلیدی عوامل عینی ژئوپلیتیک در مداخله‌های روسیه، همزمان نقش عوامل ذهنی را نیز مورد لحاظ قرار دهیم و بطور مثال به نقش ملاحظات شبه ایدئولوژیک حاکم بر ادراک رهبران در مداخله جاری در اوکراین اشاره کنیم که بعد واقع‌گرایی پایدار در رفتار روسیه را تا حدودی به چالش می‌کشد.

پشتیبان تئوریک این رویکرد تلفیقی واقع‌گرایی نوکلاسیک می‌باشد. واقع‌گرایان نوکلاسیک تلاش‌های نظری سازنده‌ای برای تلفیق رویکرد تفسیری سازه‌انگاران با رویکرد جبری نوواقع‌گرایان در مطالعات روابط بین‌الملل به انجام رسانده‌اند. بنابراین واقع‌گرایی نوکلاسیک در جایگاهی میان آن دو قرار می‌گیرد و نقطه قوتش در این است که جبرگرایی نوواقع‌گرایی را اصلاح و رابطه متغیرها را از حالت خطی خارج و فضای فعل و انفعال آنها را گسترده‌تر می‌بیند (کولایی و عابدی، ۱۴۰۱: ۶۳، ۶۷-۶۶). در همین چارچوب است که رابرت جرویس، از متفکران واقع‌گرایی نوکلاسیک، تأکید می‌کند که رهبران ممکن است در پردازش و تحلیل اطلاعات و برآورد قدرت نسبی و انتخاب گزینه درست از میان گزینه‌های موجود دچار خطا شوند (کولایی و عابدی، ۱۴۰۱: ۶۴).

واکوی علل مداخله‌های نظامی روسیه

چنانکه در مدل تحلیلی دیده می‌شود، در فرایند پژوهش مجموعاً ۹ عامل بعنوان عوامل مؤثر در مداخله‌های نظامی روسیه مورد شناسایی قرار گرفته است. در اینجا هر کدام از آنها را به تفکیک مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم و در این میان میزان تأثیر و جایگاه هر کدام را در سلسله عوامل تعیین می‌کنیم.

۱) بزرگ قدرت‌گرایی

ایده «روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ» ریشه در تاریخ این کشور دارد و در سال‌های پس از فروپاشی شوروی در شکل‌های گوناگون نمود یافته است. امروزه، شالوده درک رهبران روسیه از جایگاه این کشور در نظام بین‌الملل منزلت «قدرت بزرگ و مستقلی» است که طی دوره‌های دشوار خود را بازسازی کرده و وارد دوران تأثیر قابل توجه بر معماری نوین روابط بین‌الملل شده است (کولایی و عابدی، ۱۴۰۱: ۷۳، ۲۷۶). از اینرو، منزلت بزرگ‌قدرتی در حد گسترده‌ای به عنوان محرک اصلی سیاست خارجی روسیه شناخته می‌شود. مسکو معتقد است که یکی

از مراکز مهم قدرت در جهان است و بنابراین باید این موقعیت از سوی قدرت‌های دیگر بویژه ایالات متحده به رسمیت شناخته شود و روسیه از امتیازات آن برخوردار گردد (زمردی و حاج یوسفی، ۱۴۰۰: ۱۱۸؛ Cuppuleri, 2021).

یکی از اهداف بنیادین سیاست خارجی روسیه پیشبرد شناسایی این منزلت در نظام بین‌الملل بوده است. نگاهی به اسناد بالادستی روسیه در زمینه سیاست خارجی و امنیت ملی مؤید این موضوع است. در سند مفهوم سیاست خارجی روسیه که آخرین اصلاحیه آن مربوط به سال ۲۰۱۶ است همواره بر تضمین نقش روسیه به عنوان «قدرت بزرگ در موازنه جهانی» تأکید شده است. در سند راهبرد امنیت ملی روسیه نیز در آخرین اصلاحیه (۲۰۲۱) بر تحکیم منزلت بزرگ‌قدرتی روسیه با عباراتی چون «یکی از مراکز تأثیرگذار در جهان چندقطبی» و «یک قدرت جهانی پیشرو» تأکید شده است (کولایی و همکاران، زیر چاپ). به گفته پوتین: «تمام تجربه تاریخی ما، به ما می‌گوید که کشوری مانند روسیه فقط زمانی می‌تواند ادامه حیات دهد که قدرت بزرگ باشد.» (Charap, et al, 2021: 29).

در اجرای برنامه‌های سیاست خارجی، روسیه در مقام مدعی منزلت بزرگ‌قدرتی همواره تلاش کرده تا خارج از مرزهای خود حضور نظامی داشته باشد (کرمی و فاضلی، ۱۳۹۷: ۱۹۷). یکی از مؤلفه‌های اصلی منزلت بزرگ‌قدرتی داشتن قدرت هژمونیک در همسایگی نزدیک است. بنابراین، این موضوع یکی از عوامل کلیدی دخالت روسیه بویژه در خارج نزدیک می‌باشد. سابقه چنین انگیزه‌هایی به اوایل سال ۱۹۹۳ برمی‌گردد، زمانی که بوریس یلتسین رئیس‌جمهور وقت روسیه از سازمان‌های بین‌المللی خواست تا اختیارات ویژه‌ای به عنوان ضامن صلح و ثبات در قلمرو اوراسیای پسا شوروی به روسیه اعطا کنند. یلتسین طی فرمان خود در خصوص سیاست روسیه نسبت به همسایگان در سال ۱۹۹۵ یادآور شد که این منطقه قبل از هر چیز حوزه نفوذ روسیه است (Charap, et al, 2021: 31). این اظهارات نشان می‌دهد منزلت بزرگ‌قدرتی مدتها قبل از به قدرت رسیدن پوتین نقطه تمرکز سیاست روسیه بوده است. در همین چارچوب، تد هاپ^۱ (۲۰۰۵) خاطر نشان ساخته که تأکید بر مسئولیت‌های ناشی از منزلت بزرگ‌قدرتی تا حد زیادی توضیح دهنده عملیات حفظ صلح روسیه در منطقه نیمه خودمختار آبخازیای گرجستان است که در سال ۱۹۹۴ آغاز شد. در فرایند مداخله در

1. Hopf

جنگ داخلی بین گرجی‌ها و آبخازها، روسیه به دنبال بدست گرفتن رهبری عملیات حفظ صلح در این منطقه بود. این عملیات به طور رسمی زیر چتر سازمان کشورهای مستقل مشترک المنافع شوروی سابق انجام شد که بصورت نمادین چندجانبگی نیروهای حافظ صلح را به تصویر می‌کشید، در حالی که تمام نیروهای حافظ صلح روسی بودند. روسیه حتی به دنبال اخذ تاییدیه سازمان ملل برای عملیات حفظ صلح کشورهای مستقل مشترک المنافع بود که در نهایت آن را بدست آورد (UNSC, 1994). این عملیات حفظ صلح به روسیه موقعیت داوری بلامنازع مسایل منطقه‌ای می‌بخشید که به باور آنها از جمله لوازم منزلت بزرگ قدرتی است. ملاحظات مربوط به منزلت بزرگ قدرتی روسیه همچنین محرکی برای اقدامات مداخله‌جویانه فراتر از منطقه شوروی سابق تلقی می‌شود. دخالت روسیه در بحران بالکان در دهه ۱۹۹۰- در قالب مأموریت‌های حفظ صلح - از بسیاری جهات تحت تأثیر این خواست مسکو بود که باید بخشی از هر تلاش بین‌المللی برای رسیدگی به بحران‌های بزرگ باشد. در آن دوره، زمانی که اختلافات بین ایالات متحده و روسیه در بالاترین حد خود بود، مسکو با مشارکت در عملیات‌های حفظ صلح در بالکان مدعی داشتن قدرت برابر (یا تقریباً برابر) با واشنگتن بود. اجماع گسترده‌ای در میان تحلیل‌گران وجود دارد که مداخله در سوریه به شدت تحت تأثیر منزلت بزرگی قدرتی روسیه و الزامات ژئوپلیتیکی ناشی از آن می‌باشد. وانگهی، مداخله در سوریه بستری برای همکاری بالقوه قدرت‌های بزرگ در مقابله با تهدید مشترک تروریسم فراهم کرد (Adamsky, 2015). در هر صورت، هم مزیت‌های مداخله و هم هزینه‌های عدم مداخله برای منزلت بزرگ قدرتی روسیه در تصمیم‌گیری رهبران روسیه در مورد سوریه موثر بوده است.

۲) هژمون‌گرایی منطقه‌ای

دولت‌ها، بویژه قدرت‌های بزرگ، به منظور حفظ یکپارچگی و تمامیت حوزه نفوذ خود و همچنین از بین بردن تهدیدهای دشمنان و عوامل منطقه‌ای آنان ممکن است دست به مداخله نظامی بزنند و در این مسیر وضعیت دولت‌ها و سیاست‌های آنها را تغییر یا تثبیت کنند. روسیه، منطقه اوراسیای پساشوروی را حوزه انحصاری نفوذ خود می‌داند. بنابراین، هرگونه تحرک برای نفوذ سایر بازیگران یا گسترش ناتو به سوی این منطقه را تهدید جدی علیه منافع خود تلقی می‌کند که نباید تحمل شود (سنایی و عطری سنگری، ۱۳۹۰: ۳۰). این موضوع به روشنی در ماده ۳۴ سند راهبرد امنیت ملی روسیه (۲۰۲۱) منعکس شده است (کولابی

و همکاران، زیر چاپ). تمرکز روسیه بر حفظ هژمونی در منطقه اوراسیای پسا شوروی ارتباط نزدیکی با آرزوهای بزرگ قدرتی آن کشور دارد.

رهبران این کشور بر این باورند که برای حفظ ژئوپلیتیک پیشین اتحاد شوروی دست کم دو اصل باید دنبال کنند: (۱) مقابله با گسترش ناتو در قلمرو اورواسیای پسا شوروی؛ (۲) اوراسیاگرایی در قالب طرح‌های سیاسی، امنیتی و نظامی (کولایی و عابدی، ۱۴۰۱: ۷۵). به نظر آنها روسیه در معرض تهدیدهای گسترده قرار دارد و باید با حفظ ظرفیت‌های یک قدرت بزرگ، پاسخگوی این تهدیدها باشد و در این چارچوب مقتدرانه در قلمرو اتحاد شوروی سابق دخالت کند (کولایی و عابدی، ۱۴۰۱: ۸۸).

از اوایل دهه ۱۹۹۰، روسیه برای حفظ نفوذ خود در این منطقه عمدتاً بر کنترل دولت‌های متمایل به غرب متمرکز بود. در آغاز قرن حاضر، نفوذ روسیه در منطقه به طور فزاینده‌ای از سوی اتحادیه اروپا و ناتو به چالش کشیده شد و لذا احیاء و حفظ هژمونی منطقه‌ای در مداخلات مسکو محوریت بیشتری پیدا کرد. با گسترش ناتو در سال ۲۰۰۴، این سازمان با چندین کشور بازمانده از اتحاد شوروی هم‌مرز شد. طی بیانیه سران ناتو در بخارست در آوریل ۲۰۰۸ اعلام شد که گرجستان و اوکراین در آینده نامشخص عضو ناتو خواهند شد. متعاقباً ناتو همکاری‌های بسیار جامع‌تری را با این کشورها آغاز کرد. در سال ۲۰۰۹، اتحادیه اروپا نیز اقدام به برقراری روابط نزدیکتر با طیف گسترده‌ای از کشورهای منطقه در قالب رویکرد همکاری‌های شرقی کرد (Charap and Colton: 2017: 95-101). در سپتامبر ۲۰۲۰ اوکراین استراتژی جدید امنیت ملی خود را با رویکرد گسترش همکاری و عضویت در ناتو تصویب کرد و یکسال بعد از استراتژی بازپس‌گیری کریمه سخن گفت.

نگاهی به موارد مداخله‌های نظامی روسیه در منطقه نشان می‌دهد که مسکو برای حفظ اهرم‌های نفوذ و تضمین هژمونی منطقه‌ای خود عمدتاً متوسل به مداخلات نظامی در همسایگی خود شده است. بسیاری از محققان امکان عضویت گرجستان و اوکراین در ناتو را به عنوان نخستین محرک مداخله روسیه در آنها تلقی کرده‌اند. از جمله، مرشایمر نوشته است موضع مسکو در خصوص الحاق کریمه و جنگ در دونباس مبتنی بر منطق صفر و یک ژئوپلیتیکی است که بر اساس آن قدرت‌های بزرگ همیشه نسبت به تهدیدات احتمالی در مجاورت سرزمین خود حساس هستند (Mearsheimer: 2014: 84).

به نظر مرشایمر روسیه خواستار تضمین هژمونی و جلوگیری از گسترش ناتو به مرزهای

روسیه است، و نه اشغال سرزمین‌های اروپای شرقی. به باور او «پوتین می‌داند که هزینه‌های اشغال بخش‌های زیادی از این سرزمین‌ها برای روسیه سنگین است و شاید به همین خاطر است که گفت: هر کس که دلش برای شوروی تنگ نمی‌شود دل ندارد و هر کس که خواستار بازگشت آن باشد مغز ندارد» (مرشایمر، ۱۴۰۱). به باور الیاس گوتز مداخلات روسیه در اوکراین پاسخی به الزامات ژئوپلیتیکی است؛ به این جهت که قدرت‌های بزرگ «دولت‌های نیابتی اتحادیه‌های نظامی خارجی یا بلوک‌های ژئوپلیتیکی را در مجاورت خود تحمل نمی‌کنند. روسیه نیز از این قاعده مستثنی نیست. این کشور منافع بنیادینی در جلوگیری از دستیابی قدرت‌های خارجی به جای پا در قلمرو اوراسیای پسا شوروی دارد» (Gotz, 2015: 5).

گذشته از مورد گرجستان و اوکراین، مداخله در قزاقستان و سوریه را نیز می‌توان در این چارچوب مورد تحلیل قرار داد. رهبران روسیه ناآرامی‌های ژانویه ۲۰۲۲ قزاقستان را تحریک غرب و نوعی انقلاب رنگی معرفی کردند که موجودیت یک رژیم طرفدار و به تبع هژمونی منطقه‌ای روسیه را تهدید می‌کرد و لذا بلافاصله نیروهای خود را در چارچوب سازمان پیمان جمعی به آنجا اعزام کردند (کنفانی، ۱۴۰۰). در ارتباط با مورد سوریه نیز به باور اساک چوتینر (۲۰۲۲) روسیه در چارچوب همین الگو دست به مداخله زده است، هر چند که این کشور خارج از منطقه اوراسیای پسا شوروی قرار دارد. به نوشته وی، روسیه زمانی در جنگ داخلی سوریه مداخله کرد که چهار سال از آغاز جنگ می‌گذشت و احساس کرد نیروهای طرفدار جبهه دموکراتیک با حمایت غرب و ترکیه نسبت به نیروهای جهادی دست بالا را یافته‌اند و ممکن است به قدرت برسند و با کمک غرب هژمونی منطقه‌ای روسیه را تضعیف کنند. به همین دلیل روسیه در آغاز عملیات بیشتر مواضع نیروهای جبهه دموکراتیک سوریه، و نه نیروهای جهادی، را مورد هدف قرار داد.

بطور کلی، بسیاری از نویسندگانی که در مطالعات موردی خود در خصوص مداخله‌های نظامی روسیه بر روی عوامل ژئوپلیتیکی تأکید کرده‌اند، هر یک بطور تلویحی یا صریح بر تهدیداتی که از ناحیه گسترش نفوذ غرب و ناتو متوجه هژمونی منطقه‌ای روسیه در اوراسیای پسا شوروی می‌شود صحنه گذاشته و آن را بعنوان محرک مداخله معرفی کرده‌اند. در این چارچوب، گرمی (۱۳۸۹)، و کولایی و صداقت (۱۳۹۶) اصولاً هجومی شدن سیاست‌های روسیه و به ترتیب مداخله در گرجستان و اوکراین را منبعث از این عامل دانسته‌اند. کوپولری (۲۰۲۱) ضمن تأکید بر اهمیت تهدیدات ژئوپلیتیکی برای هژمونی منطقه‌ای و نقش محوری آن در مداخلات نظامی روسیه مدعی است که اصولاً مأموریت‌های حفظ صلح یا حمایت از اقلیت‌های

هویتی صرفاً ابزارهای مشروعیت‌بخش به حضور نظامی روسیه محسوب می‌شوند.

از سوی دیگر، داو لینچ در تلاش برای تئوریزه کردن رفتار روسیه در منطقه تأکید کرده است که «در کانون سیاست روسیه نسبت به خارج نزدیک تمایل به داشتن رژیم‌های دوست قرار دارد که سازگاری حداکثری با منافع روسیه و تأثیرپذیری حداقلی از قدرت‌های خارجی داشته باشند». او مداخله‌های روسیه برای حفاظت از صلح را «استراتژی اقیانوس مسلمان» می‌نامد که صرفاً به اندازه محافظت از منافع و هژمونی روسیه، ایجاد ثبات در منطقه مورد منازعه را هدف قرار می‌دهد (Lynch, 2000: 173, 179).

در مجموع، دولت‌های منطقه اوراسیای پسا شوروی به طور فزاینده‌ای میل به عدم پیروی از مسکو دارند و در چنین فضایی رهبران روسیه مداخلات نظامی را به عنوان ابزاری برای تأثیرگذاری و پاسخگو کردن آنها بکار گرفته‌اند. آنها حمایت ایالات متحده از خیزش‌های مردمی در کشورهای اوراسیای پسا شوروی را ابزاری برای تضعیف هژمونی منطقه‌ای روسیه و حتی کلیت حاکمیت سیاسی این کشور تلقی می‌کنند و بر این پایه به شدت از ناحیه جنبش‌های دموکراتیک یا دولت‌های دموکراتیک موفق در کشورهای همسایه احساس خطر می‌کنند (Koesel and Bunce, 2013). بسیاری از صاحب‌نظران در توضیح مداخلات نظامی روسیه، عمدتاً در ارتباط با الحاق کریمه و مداخله در شرق اوکراین این عامل را مورد تأکید قرار داده‌اند. در جریان انقلاب میدان (یا کرامت) در اوکراین منتخبان دموکراتیک در این کشور روی کار آمدند و رییس‌جمهور مورد حمایت روسیه (ویکتور یانوکوویچ) در پی اعتراضات گسترده خیابانی برکنار شد. پوتین برای مهار این تحول دموکراتیک مبادرت به الحاق کریمه و اخیراً اشغال سرزمین‌های اصلی اوکراین کرد تا با حفظ منازعه در این کشور موفقیت رژیم دموکراتیک را در همسایگی خود سد کند. بیه نظر می‌رسد رهبران روسیه در پرداختن به پدیده انقلاب‌های رنگی بیشتر بر روی تهدیدها و مخاطرات ژئوپلیتیکی ناشی از آن تأکید می‌کنند که می‌تواند با روند دموکراسی‌سازی همراه باشد. به باور آنها انقلاب‌های مذکور در منطقه اوراسیای پسا شوروی ابزار سیاست خارجی ایالات متحده برای تضعیف نفوذ منطقه‌ای روسیه است و بنابراین متوقف کردن آنها بیش از آنکه یک امر هنجاری باشد یک ضرورت ژئوپلیتیکی برای روسیه است. این امر بر اساس آموزه‌های مکتب واقع‌گرایی تهاجمی روسیه را وامی‌دارد تا برای مهار تهدید و انباشت قدرت دست به مداخله نظامی بزند.

۳) اتحاد و همکاری استراتژیک

اتحاد و همکاری استراتژیک یکی از مؤلفه‌های غالباً ژئوپلیتیکی است که دولت‌ها بر اساس آن در حفاظت یا حمایت از متحدان خود دست به مداخله می‌زنند. این اتحاد ممکن است در شکل یک پیمان همکاری دو یا چندجانبه باشد و یا اشکال غیر رسمی داشته باشد. کشورها ممکن است به دلایل مختلف نظیر وجود تهدیدهای خارجی یا دشمن مشترک به نفع متحدان مداخله کنند. با این حال، وجود اتحاد و شراکت تضمین کننده مداخله نیست و این چیزی است که با مفروضات واقع‌گرایی ته‌اجمی که اولویت را به انباشت قدرت و نه همکاری می‌دهد سازگار است. تاریخ روابط بین‌الملل گواهی می‌دهد که در موارد متعدد دولت‌ها نقض عهد کرده یا یک متحد را به متحد دیگر ترجیح داده‌اند.

روسیه متحدانی دارد که عضو سازمان پیمان امنیت جمعی هستند (اعضای این سازمان شامل کشورهای روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، بلاروس و ارمنستان است). تا سال ۲۰۲۰ تعهدات روسیه در قبال این متحدان کمتر بطور عملی مورد آزمون قرار گرفته بود. زیرا هیچکدام از متحدان روسیه بطور رسمی دست کم برای مهار تهدید نظامی خارجی از روسیه درخواست کمک نظامی نکرده بودند. اولین بار در جریان اعتراضات و ناآرامی‌های انتخاباتی ۲۰۲۰ در بلاروس بود که روسیه تعداد محدودی از نیروهای خود را به منظور حمایت از رییس‌جمهور لوکاشینکو روانه مینسک کرد که البته به دلیل محدود بودن شمار نیروهای اعزامی و عدم وقوع درگیری نظامی آن را در شمار مداخله‌های نظامی روسیه نیاوردیم. همچنین در پی اعتراض‌های خیابانی علیه دولت حاکم قزاقستان در ژانویه ۲۰۲۲ نیروهای سازمان پیمان امنیت جمعی برای سرکوب معترضان و تثبیت اوضاع به این کشور اعزام شد.

گفتنی است که اعزام نیرو به هر دو کشور بلاروس و قزاقستان با دعوت رسمی دولت‌های آنها انجام شد. البته درخواست کمک متحدان را نمی‌توان به عنوان محرک اصلی مداخله نظامی روسیه در نظر گرفت. زیرا در جریان جنگ قره‌باغ در سال ۲۰۲۰ روسیه به درخواست کمک ارمنستان پاسخ مثبت نداد و با این استدلال که جنگ به داخل مرزهای این کشور کشیده نشده از زیر تعهد خود در پیمان جمعی و همچنین معاهده دو جانبه شانه خالی کرد (زرگری، ۱۳۹۹). فراتر از منطقه اوراسیای پسا شوروی، به باور برخی از تحلیل‌گران اتحاد و همکاری مسکو با کشورهایی مانند صربستان و سوریه تا حدودی در تصمیم‌گیری روسیه برای مداخله نقش داشته است (کرم‌زاده و عل‌یزاده، ۱۳۹۹: ۱۰۱)، اما به نظر نمی‌رسد این اتحادها محرک

اصلی روسیه برای مداخله در آنها نبوده است. عدم مداخله در ارمنستان نشان داد که روسیه بر اساس استانداردهای دوگانه رفتار می‌کند و بنابراین علت اصلی مداخله، همانگونه که مرشایمر در توضیح رفتار قدرت‌های بزرگ تأکید کرده است، چیزی غیر از اتحاد و شراکت است.

۴) مبارزه با تروریسم

نخبگان روسیه مقابله با تهدیدات تروریستی را بعنوان یک عامل کلیدی در سیاست خارجی و راهبرد امنیت ملی این کشور در نظر می‌گیرند. در اسناد بالادستی مبارزه با تروریسم در ردیف اولویت‌های این کشور قرار دارد. برای مثال در آخرین سند مفهوم سیاست خارجی (۲۰۱۶) بطور مستقیم در بندهای ۱۴، ۱۵، ۱۶ و ۳۳ به تعهد روسیه برای مبارزه با تروریسم اشاره شده است. در آخرین سند راهبرد امنیت ملی (۲۰۲۱) نیز بویژه ذیل ماد ۴۷ در بندهای ۷ و ۹ مبارزه با افراط‌گرایی و تروریسم مورد تأکید قرار گرفته است (کولایی و همکاران، زیر چاپ). برخلاف کشورهای غربی، تروریسم از نظر روسیه تهدیدی مستقیم علیه هژمونی منطقه‌ای و حتی تمامیت سرزمینی این کشور تعریف می‌شود. مبارزه با تروریسم هسته اصلی تلاش‌های روسیه برای نهادسازی منطقه‌ای بوده است که تبلور آن را می‌توان در تأسیس سازمان همکاری شانگهای و سازمان پیمان جمعی به روشنی مشاهده کرد. پژوهش‌های انجام یافته بر اهمیت عامل تهدیدات تروریستی در مداخله‌های نظامی روسیه صحنه گذاشته‌اند. البته در تبیین علل مداخله‌های روسیه تمایزگذاری بین این عامل و ملاحظات مربوط به هژمون‌گرایی منطقه‌ای اندکی دشوار است؛ زیرا چنانکه گفته شد مسکو فعالیت گروه‌های افراطی در اقصی نقاط جهان را به معنای تقویت افراط‌گرایی در منطقه و متعاقباً تهدید هژمونی منطقه‌ای روسیه تلقی می‌کند. در طول دوره پسا شوروی اقدامات ضد تروریستی روسیه عمدتاً معطوف به داخل روسیه بوده است که از آن میان می‌توان به سرکوب شورشیان چچن و بطور کلی افراط‌گرایان قفقاز شمالی اشاره کرد (زرگر و سلیمی، ۱۳۹۶: ۱۲۰-۱۰۷). با این حال، امروزه روسیه مبارزه با تروریسم را دست‌کم در چارچوب سیاست اعلامی خود فراتر از منطقه اوراسیای شوروی پیگیری می‌کند.

در میان مداخله‌های نظامی روسیه، عملیات سوریه بیش از سایرین جهت‌گیری ضد تروریستی داشته است. هرچند برخی از تحلیل‌گران در مورد انگیزه ضد تروریستی روسیه در عملیات مذکور ابراز تردید کرده‌اند (Chotiner, 9 Mar. 2022)، اما اکثریت آنها بر ارتباط افراط‌گرایان سوریه با افراط‌گرایان روسیه و کشورهای همسایه‌اش صحنه گذاشته و آن را به عنوان یکی از محرک‌های

مداخله در سوریه در نظر گرفته‌اند. در عملیات ۲۰۲۲ در قزاقستان و اوکراین نیز مقامات روسیه در بیان اهداف این مداخله به مبارزه با تروریسم اشاره کرده‌اند. در ارتباط با اوکراین، به باور آنها تروریسم در قالب تفکر نازیستی با پشتیبانی غرب و دولت غرب‌گرای اوکراین ظاهر شده و در پی نسل‌کشی روس تباران این کشور است (کنفانی، ۱۴۰۰). بررسی‌های انجام یافته نشان می‌دهد روسیه تا جایی به مبارزه با تروریسم متعهد است که هژمونی منطقه‌ای و تمامیت ارضی این کشور را تهدید کند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت در رفتار مداخلاتی روسیه مقابله با تروریسم اهمیت ثانویه دارد.

۵) جنگ انحرافی و مسأله مشروعیت

در تحلیل عوامل داخلی موثر بر مداخله‌های نظامی، اساساً به نظریه جنگ انحرافی^۱ اشاره می‌شود. بر اساس این نظریه، دولت‌ها در زمان مواجهه با چالش‌های اساسی داخلی برای عبور از چالش‌ها و تحکیم پایه‌های قدرت و ترمیم مشروعیت مبادرت به جنگ می‌کنند. طرفداران این نظریه، در ارتباط با مداخله‌های روسیه بطور خاص الحاق کریمه و حمله به شرق اوکراین در ۲۰۱۴ را تابعی از واکنش کرملین به چالش‌های سیاسی-اقتصادی داخلی و کاهش حمایت عمومی از پوتین ارزیابی کرده‌اند. به استدلال آنها، در پی اعتراضات خیابانی نسبت به تقلب در انتخابات ۲۰۱۲ و سپس کند شدن رشد اقتصادی، مشروعیت پوتین تضعیف شد و کرملین در جستجوی مبنایی جدید برای مشروعیت، ترفند «محافظت از مردم در برابر تهدیدهای خارجی» را مورد توجه قرار داد (Charap, et al, 2021: 42).

بدون شک بحران اوکراین یک رهاورد سیاسی فوری برای پوتین به همراه داشت و آن افزایش محبوبیت او بود. بر اساس نظرسنجی‌ها پس از الحاق کریمه پذیرش مردمی او به حدود ۹۰ درصد افزایش یافت. در پی حمله فوریه ۲۰۲۲ به اوکراین نیز بر اساس نظر سنجی لوادا، مرکز غیر دولتی مستقل روسیه، ۸۳ درصد از پاسخ‌دهندگان از اقدامات پوتین حمایت کردند و طی یک ماه پس از آغاز حمله محبوبیت وی ۱۵ درصد افزایش یافت (Davis, 31 Mar. 2022). با این حال، شواهد کمی وجود دارد که در آستانه تحولات اوکراین حاکمیت پوتین با تهدیدهای واقعی مواجه بوده باشد. تصمیم به مداخله در اوکراین در هر مرحله در شرایطی اتفاق افتاد که پوتین تقریباً با هیچ چالش جدی داخلی برای تداوم حکومت خود مواجه نبود.

1. Diversionary War Theory

بویژه در فوریه ۲۰۲۲ هم میزان پذیرش مردمی پوتین (حدود ۷۰ درصد) و هم وضعیت اقتصادی روسیه - چنانکه بعداً خواهیم گفت - نسبت به ۲۰۱۴ بسیار بهتر بود. بنابراین بعید به نظر می‌رسد او تصمیم به مداخله را در وهله نخست به منظور تقویت پایه‌های مشروعیت یا انحراف از مشکلات داخلی اتخاذ کرده باشد. بطور کلی، شواهد موجود نشان می‌دهد که مداخلات اخیر روسیه در دوره‌هایی رخ نداده است که حمایت مردمی از دولت نسبتاً پایین بوده است. اکثر محققانی که به این موضوع پرداخته‌اند بر این باورند که سیاست‌های داخلی روسیه نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست خارجی نداشته و محرک اصلی مداخله‌های نظامی این کشور محسوب نمی‌شود. در این میان بلینا بلیکوا نوشته است: «سیاست خارجی تهاجمی با مقوله حمایت عمومی از دولت به نحوی که در نظریه جنگ انحرافی استدلال می‌شود سازگاری ندارد... و روسیه در شرایط کمبود حمایت داخلی وارد جنگ نمی‌شود.» (Charap, et al, 2021: 43).

۶) توانمندی‌های اقتصادی و نظامی

وضعیت اقتصادی و به تبع توانمندی‌های نظامی روسیه طی دهه‌های اخیر تحول چشمگیری پیدا کرده است. در دهه ۱۹۹۰، روسیه دستخوش بحران‌های اقتصادی، بی‌ثباتی و آشفتگی عمومی بود که آثار آن را بوضوح می‌توان در شکست‌های اولیه در نوسازی ارتش و ناتوانی در توسعه ظرفیت‌های نظامی مشاهده کرد. به تدریج با افزایش درآمدهای ناشی از فروش منابع انرژی و سامان گرفتن وضعیت اقتصادی پروژه اصلاح و نوسازی ارتش نیز در قالب برنامه نگاه نو دنبال شد و توانمندی‌های نظامی روسیه ارتقای قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد.

نمی‌توان توانمندی‌های اقتصادی و نظامی را به عنوان محرک اصلی مداخله‌های نظامی روسیه در خارج دانست؛ زیرا روسیه به همان میزان که در دوره‌های پس از انجام نوسازی اقتصادی و نظامی مداخله کرده است، پیش از آن نیز بویژه در جریان بی‌ثباتی و بحران‌های دهه ۱۹۹۰ دست به مداخله زده است. از میان مجموع موارد مداخله‌های روسیه، ۲۱ مورد قبل از اجرای برنامه نگاه نو رخ داده است. البته می‌توان بین سطح ظرفیت‌های اقتصادی - نظامی و دامنه مداخله ارتباط معناداری یافت؛ به این معنی که در شرایط عدم توسعه ظرفیت‌های اقتصادی و نظامی روسیه محتاطانه اقدام به مداخله‌های کوتاه مدت و در سطح محدود کرده است، اما در شرایط توسعه این توانمندی‌ها متهورانه مبادرت به مداخله‌های گسترده و بلندمدت (مثل مداخله در سوریه و اوکراین) کرده است که با پذیرش ریسک تحریم‌های غرب

همراه بوده است. اما، آنچه در چارچوب اهداف این پژوهش مهم است نقش توانمندی‌های نظامی بر تصمیم مداخله است و نه کیفیت یا میزان دستیابی به اهداف مداخله.

بر این اساس، در چارچوب مدل تحلیلی پژوهش، توانمندی‌های نظامی و اقتصادی، نه به عنوان متغیر اصلی، که به عنوان متغیر ثانویه و کمکی در مداخله‌های نظامی روسیه در نظر گرفته شده است. در آستانه حمله به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲، که گسترده‌ترین مداخله در تاریخ روسیه جدید می‌باشد، به نظر می‌رسد روسیه به لحاظ اقتصادی در بهترین شرایط در تاریخ جدید خود قرار داشت. در این شرایط رهبران روسیه بر این باور بودند که قادرند هزینه‌های جنگ را تأمین و تحریم‌های غرب را تاب بیاورند. براساس برآوردهای اقتصادی منتشر شده، ذخایر ارزی روسیه در ژانویه ۲۰۲۰ بالغ بر ۶۳۹ میلیارد دلار بود که چهارمین ذخیره بزرگ ارزی جهان در زمان خود می‌باشد. روسیه همچنین موفق به تنوع‌بخشی به ذخایر ارزی خود شده است. تا چند سال قبل ۴۰ درصد ذخیره ارزی روسیه به دلار بود، اما اکنون این رقم به ۱۶ درصد کاهش یافته است.

به علاوه روسیه تلاش کرده است تا به منظور مقابله با تحریم‌ها از روابط تجاری خود دلار زدایی کند. برای مثال، در سال ۲۰۱۵ بالغ بر ۹۰ درصد مبادلات تجاری روسیه با چین به دلار بود، اما اکنون به زیر ۵۰ درصد کاهش پیدا کرده است. میزان بدهی‌های خارجی روسیه نیز به کمترین میزان (۲۶ میلیارد در دسامبر ۲۰۲۱) در طول تاریخ خود رسیده است. ایجاد و توسعه روابط در ساختارهای موازی با سوئیف از جمله اقدامات دیگر روسیه برای تحکیم اقتصادی می‌باشد (مفتح، ۱۴۰۰). تحکیم اقتصادی مذکور و از سوی دیگر وابستگی اروپا به منابع انرژی روسیه ارتباط معناداری با مداخله‌های اخیر روسیه بویژه حمله گسترده و بی پروا به اوکراین دارد، اما چنانکه گفته شد نباید آن را در مقام محرک اصلی مورد تحلیل قرار داد؛ چیزی که در مورد ارتقای توانمندی‌های نظامی نیز مصداق دارد.

انجام اصلاحات و نوسازی نظامی در ارتش روسیه تا زمان جنگ گرجستان در سال ۲۰۰۸ به تعویق افتاد. طی این جنگ عملکرد اسفناک ارتش در برابر یک دشمن بسیار ضعیف‌تر، رهبران روسیه را متقاعد ساخت که اقدامات جدی برای اصلاح و توسعه توانمندی‌های نظامی ضروری است. سرانجام در چارچوب برنامه «نگاه نو» اقداماتی برای نیل به این مقصود انجام شد. بطوری که در آستانه مداخله در سوریه در سال ۲۰۱۵، ارتش این کشور بطور چشمگیری متحول شده و توانمندی‌های آن توسعه پیدا کرده بود (Renz, ۲۰۱۸). به علاوه، رهبران

روسیه در سالهای اخیر تلاش کرده‌اند تا از طریق کاربرد فناوری هوش مصنوعی سیستم‌های نظامی روسیه را نوسازی و توسعه دهند. بویژه از سال ۲۰۱۹ با تعریف استراتژی هوش مصنوعی بطور جدی در این زمینه کوشیده‌اند و تبدیل شدن روسیه به رهبر هوش مصنوعی در جهان را هدف قرار داده‌اند. گفتنی است بسیاری از این سیستم‌های نظامی مجهز به فناوری هوش مصنوعی در جریان مداخله در اوکراین مورد آزمایش قرار گرفته‌اند (رشیدی، ۱۴۰۰).

مداخله در سوریه و اخیراً در اوکراین از جمله مداخله‌هایی هستند که پس از نوسازی ارتش اتفاق افتاده‌اند و به احتمال زیاد بدون اجرای این برنامه غیرممکن بود. زیرا مداخله‌های مذکور به طیف وسیعی از قابلیت‌ها نیاز داشت که قبل از نوسازی ارتش روسیه فاقد آنها بود. از آنجا که این عملیات‌ها برعکس مداخله‌های دیگر گسترده بوده است می‌توان نتیجه گرفت که هرگونه عملیات گسترده و تمام عیار در الگوی مداخلات روسیه نیازمند آمادگی‌های اقتصادی و نظامی است و زمانی اتفاق می‌افتد که رهبران روسیه تصور می‌کنند از منابع و توانمندی‌های اقتصادی و نظامی کافی برخوردارند و می‌توانند نمایش خیره‌کننده‌ای از منزلت بزرگ قدرتی روسیه را در فرایند مداخله به نمایش بگذارند. در این چارچوب منزلت بزرگ قدرتی محرک اصلی و توانمندی‌های اقتصادی و نظامی محرک ثانویه محسوب می‌شوند.

۷) ملی‌گرایی - پان اسلاویسم

در ارتباط با بحث مداخله‌های نظامی، گرایش‌های ملی‌گرایانه را به منزله‌خواست ادغام سرزمین‌ها یا مردمان آنها در نظر گرفته می‌شود. آثار قابل توجهی وجود دارد که به مطالعه ملی‌گرایی روسی پرداخته و در این میان مداخله‌های نظامی را تداوم احساسات ملی‌گرایانه دانسته‌اند. برای مثال، گریگاس^۱ (۲۰۱۶) مداخله‌های روسیه در منطقه اوراسیای پسا شوروی را به منزله‌گرایش‌های ملی‌گرایانه ناشی از تفکرات نئو یا پسا امپریالیستی دانسته است. در این چارچوب می‌توان به اندیشه‌های الکساندر دوگین اشاره کرد که گفته می‌شود الهام‌بخش پوتین در سیاست خارجی است. جریان فکری نو اوراسیاگرایی ملهم از اندیشه‌های دوگین است؛ کسی که با آمیزه‌ای از احساسات حسرت‌بار نسبت به گذشته از دست رفته راهبرد انباشت قدرت از راه توسعه سرزمینی در اوراسیای پسا شوروی را تئوریزه کرده است (رشیدی، ۱۳۹۶: ۳۱۸).

به باور اندرو ویلسون، «اعتیاد روسیه به اسطوره‌های خطرناک»، از جمله این که قلمرو «اتحاد جماهیر شوروی سابق سرزمین گمشده روسیه تاریخی است» می‌تواند مداخله‌های روسیه در اوراسیای پسا شوروی را توضیح دهد (Wilson, 2014: vii). با این حال شواهد کمی وجود دارد که تصمیم روسیه برای مداخله در این منطقه در تمامی موارد متأثر از احساسات ملی‌گرایانه بوده است. در این میان اوکراین وضعیت ویژه‌ای دارد و می‌توان شواهدی برای توضیح مداخله در این کشور بر اساس مولفه‌های ملی‌گرایانه پان اسلاویسم ارائه کرد. روسیه به همراه اوکراین و بلاروس هسته اصلی نژاد اسلاوی را تشکیل می‌دهند. روس‌ها کی‌یف را نخستین خاستگاه تاریخی خود می‌دانند. در واقع دولت روسیه به عنوان یک هویت تاریخی ابتدا در کی‌یف شکل گرفت. وانگهی، آیین ارتدوکس به عنوان مذهب ملی روس‌ها از طریق کیف به روسیه معرفی شد (کولایی و صداقت، ۱۳۹۶: ۲۱۰).

در نزد اسلاوگرایان، کی‌یف و مسکو دو گنجینه منحصر بفرد فرهنگ اسلاوی و آیین ارتدوکس مسیحیت محسوب می‌شوند. اوکراین برای قرن‌ها بخشی از سرزمین روسیه بود. دست کم در سیاست اعلامی مسکو و همچنین در اظهارات رهبران روسیه در ارتباط با اوکراین این کدهای ملی‌گرایانه به روشنی منعکس شده است. در ژوئیه ۲۰۲۱ پوتین مقاله‌ای با عنوان وحدت تاریخی روس‌ها و اوکراینی‌ها منتشر کرد و طی آن بر این باور تأکید کرد که مردمان دو کشور عضو یک ملت هستند. او این باور را بار دیگر در ۹ می ۲۰۲۲ در جشن سالگرد پیروزی روس‌ها بر نازی‌ها به گونه‌ای دیگر تکرار کرد و گفت «سربازان روسیه در اوکراین برای سرزمین مادری خود می‌جنگند» (یورونیوز، ۹ می ۲۰۲۲).

اگرچه نمی‌توان نقش ملی‌گرایی در سیاست خارجی و مداخلات نظامی روسیه را انکار کرد، اما به عنوان ابزاری تحلیلی برای تبیین انگیزه‌های اصلی رهبران روسیه کاربرد کمتری دارد. همانطور که آندری کریکوویچ خاطر نشان ساخته است، بدون شک تمرکز بر تبیین ملی‌گرایانه رفتارهای روسیه ما را از شناخت دلایل واقعی سیاست‌ها و رفتارهای خارجی این کشور دور می‌سازد (Krickovic, 2014: 511). این امر بطور خاص در مورد مداخلات نظامی روسیه صادق است. به نظر نمی‌رسد بجز مورد اوکراین ملی‌گرایی عامل مهمی در سایر مداخله‌های نظامی روسیه باشد. بنابراین، در مدل تحلیلی پژوهش ملی‌گرایی را به عنوان یک محرک ثانویه در مداخلات روسیه در نظر گرفتیم.

۸) حمایت از اقلیت‌های روسی

یکی از مولفه‌های پرمناقشه در سیاست خارجی روسیه همبستگی با اقلیت‌های روسی است که در خارج، بویژه در منطقه اوراسیای پسا شوروی، زندگی می‌کنند و روسها آنها را «هموطن» می‌نامند؛ مفهومی که هم شامل کلیه روس زبانان و هم شامل کسانی می‌شود که علایق و پیوندهایشان با روسیه گسترده‌تر از کشورهای متبوع خودشان است. روسیه همواره بر تعهد خود بر حمایت از اقلیت‌های هویتی روس تأکید کرده است. پس از حوادث سال ۲۰۱۴ اوکراین، برخی به طرح دکترینی از پوتین اشاره می‌کنند که بر اساس آن «حفاظت از روس‌ها در هر نقطه از جهان حق و تعهد مسکو است» (Charap, et al, 2021: 43). در اسناد بالادستی روسیه نیز به حمایت از منافع روس‌های خارج‌نشین تأکید شده است. از جمله در جدیدترین سند راهبرد امنیتی روسیه (۲۰۲۱) در مواد ۴۰ و ۱۰۱ بر پاسداری از «شهروندان» و «هموطنان» در خارج از مرزهای روسیه تصریح شده است (کولایی و همکاران، زیر چاپ).

البته در اینجا باید به لحاظ مفهومی بین شهروندان روس و اقلیت‌های هویتی روس یا «هموطنان» تمایز قایل شد. زیرا سیاست روسیه در اوسط دهه ۲۰۰۰ مبنی بر صدور گذرنامه روسی برای ساکنان جدایی طلب کشورهای منطقه، باعث شد تا درصد قابل توجهی از مردمان این مناطق در مولداوی و گرجستان (برای مثال، تا ۹۰ درصد در اوستیای جنوبی) شهروند روسیه شوند (Nagashima, 2019). روسیه مداخله سال ۲۰۰۸ در گرجستان را بر اساس حمایت از شهروندان خود در اوستیای جنوبی توجیه کرد و متعاقباً در سال ۲۰۰۹ قانونی را به تصویب رساند که به روشنی کاربرد نیروی نظامی برای محافظت از شهروندان خارج‌نشین را تجویز می‌کند (Allison, 2013: ch. 7).

رهبان روسیه عمدتاً به دنبال ایجاد این تصور بوده‌اند که در حمایت از «هموطنان» خود جدی هستند و مداخله خواهند کرد. آنها تا حدودی مداخله‌های خود در گرجستان، مولداوی و اوکراین را با ادعای حمایت از این اقلیت‌های هویتی توجیه کرده‌اند. برای مثال، هنگام آغاز حمله به اوکراین در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲، پوتین با اشاره به وضعیت اقلیت‌های هویتی روس در اوکراین اعلام کرد هدفش «نازی زدایی و دفاع از مردمی است که در معرض قلدری و نسل‌کشی دولت اوکراین هستند» (یورونیوز، ۲۶ ژانویه ۲۰۲۲). با این حال، بررسی دقیق رفتار روسیه نشان می‌دهد که این عامل، نه به عنوان محرک اصلی، که بیشتر به منزله توجیهی برای مداخله بوده است (Cuppuleri, 2021).

به نوشته کولایی، پوتین با تأکید بر التزام روسیه به «حمایت از روس تباران خارج نشین، بطور فزاینده‌ای از مسایل ملی‌گرایانه به نفع رویکردهای سیاسی و امنیتی خود استفاده می‌کند» (کولایی و عابدی، ۱۴۰۱: ۷۶). به بیان پیگمن «مسکو، نیازهای هموطنان خود را تابع منافع ملی گسترده‌تر قرار داده و سیاست حمایت از آنان را برای دستیابی به اهداف گسترده‌تر سیاست خارجی به کار می‌گیرد» (Pigman, 2019: 25). نمونه قابل تأمل در این میان، قضیه ترکمنستان است که در پی سرکوب شدید روس تبارها، مسکو دست به هیچ اقدامی نزد و صرفاً نظاره‌گر بود. در مواردی هم که مسکو با ادعای حفاظت از «هموطنان» مداخله کرده، در واقع انگیزه‌های دیگر غالب بوده است. خلاصه اینکه، روسیه بصورت گزینشی از مولفه‌های ملی‌گرایانه برای توجیه مداخلات خود استفاده کرده و در این راستا دستورکار ملی‌گرایانه نداشته است.

۹) روانشناسی شخصیت و سبک رهبری

بسیاری از نظریه‌هایی که بر نقش تعیین‌کننده رهبری تمرکز دارند بر این فرض استوارند که معمولاً رهبران در مواجهه با تهدیدها و چالش‌های داخلی و خارجی علیه رژیم بصورت خودمحوارانه عمل می‌کنند. حتی با پذیرش این فرض باید توجه داشت که رهبران آستانه تحمل و رواداری متفاوتی دارند و در مواجهه با تهدیدها الگوهای متفاوتی برای استفاده از زور به کار می‌بندند. گروهی از تحلیل‌گران بر سوابق و تجربه‌های زیسته رهبران قبل از رسیدن به قدرت تأکید می‌کنند و برای مثال استدلال می‌کنند که رهبران با سابقه نظامی یا پیشینه عضویت در گروه‌های چریکی تمایل بیشتری به جنگ و مداخله نظامی دارند. در مقابل گروهی دیگر بر اهمیت جهان‌بینی رهبران تأکید می‌کنند و بر این باورند که آنها زمانی که به قدرت می‌رسند بر اساس بینشی که کسب کرده و دوست و دشمن را تعیین کرده‌اند عمل می‌کنند (Saunders, 2011).

عده‌ای دیگر بانفکیک رهبران خودکامه از رهبران دموکرات، استدلال می‌کنند که رهبران خودکامه تمایل بیشتری به جنگ و مداخله دارند. به باور مانس اشپریر، رهبران خودکامه دچار «ترس تهاجمی» و «دشمن‌انگاری هرکس که با ما نیست» هستند و در واقع بخش بزرگی از رفتار آنها ناشی از این نوع ترس و دشمن‌انگاری است. به نظر وی، هرچقدر دوره رهبری طولانی‌تر شود به همان میزان روحیه خودکامگی و جباریت نیز افزایش می‌یابد (اشپریر، ۱۳۸۵: ۱۵۶-۱۴۵).

تاریخ روسیه با موجودیت رهبران خودکامه همبسته است. امروزه کم نیستند کسانی که

حکومت پوتین را نوعی خودکامگی جدید در تداوم خودکامگی تزار و رهبران شوروی سابق قلمداد می‌کنند و بر همین پایه مداخله‌های نظامی روسیه را ناشی از شخصیت و سبک فرمانروایی او می‌دانند. پژوهش‌های زیادی در خصوص بررسی ویژگی‌های شخصیتی، پیش‌ذهنیت‌ها و ترجیحات پوتین به انجام رسیده است. در آن میان عده‌ای بطور ضمنی یا صریح بر این امر تأکید دارند که باورهای شخصی پوتین در مورد منافع روسیه و چگونگی پیشبرد آنها اساس سیاست خارجی و بطور خاص مداخلات نظامی روسیه را تشکیل می‌دهد. برای مثال، یکی از این محققان بر اهمیت و نقش ورزش جودو در شکل‌گیری جهان‌بینی پوتین و رویکرد روسیه نسبت به اوکراین تأکید کرده است (Marten, 2015). نتیجه منطقی چنین باوری این است که اگر شخص دیگری در قدرت بود، اقدامات روسیه می‌بایست بسیار متفاوت‌تر از اکنون باشد. هر چند دیدگاه‌های شخصی پوتین در تصمیم‌گیری روسیه برای مبادرت به مداخله‌های نظامی قطعاً مؤثر است، اما باور به قطعیت تعیین‌کنندگی آن چندان قانع‌کننده نیست. نخست به این دلیل که با نگاهی گذرا به لیست مداخله‌های روسیه که در این پژوهش فهرست کردیم درمی‌یابیم که بخش عمده آنها قبل از به قدرت رسیدن پوتین اتفاق افتاده‌اند؛ به علاوه، شخصیت او تنها می‌تواند بخشی از موارد مداخله را که در زمان او اتفاق افتاده توضیح دهد. دوم اینکه، بررسی موارد مداخله در منطقه اوراسیای پسا شوروی، نشان از ثبات در موضع کلی مسکو و تداوم یک الگوی قوی درتوسل به زور برای دستیابی به اهداف منطقه‌ای دارد که عمدتاً مبتنی بر اقتضانات ژئوپلیتیکی است. به گفته دکتر کولایی «اگر پوتین در روسیه رییس جمهور نبود، رییس جمهور دیگر هم ناچار بود به این اقتضانات ژئوپلیتیکی پاسخ دهد» (کولایی، ۱۴۰۱: ۴۶). بر همین اساس است که تفاوت معناداری بین عملکرد یلتسین در دهه ۱۹۹۰ و عملکرد پوتین در سالهای پس از آن به چشم نمی‌خورد (Götz, 2017: 232). سومین و شاید مهمترین دلیل اینکه، امروزه بر خلاف دهه ۱۹۹۰، در میان نخبگان روسیه اجماع گسترده‌ای در مورد مسائل سیاست خارجی وجود دارد. برای مثال، نظرسنجی از نخبگان روسیه در سال ۲۰۱۶، نشان داد که توافق قطعی در میان آنها در خصوص مسائل مربوط به مداخله‌های نظامی وجود دارد. بر اساس یافته‌های این پیمایش ۸۸/۴ درصد نخبگان اظهار داشتند که روسیه در جریان تصرف کریمه قطعاً یا احتمالاً قوانین بین‌المللی را نقض نکرده است (Charap, et al, 2019: 46-47). بر این اساس می‌توان استدلال کرد که رویکرد پوتین تا حد زیادی انعکاس دهنده اجماع نخبگان در مورد مسائل سیاست خارجی است.

با این حال، می‌توان شخصیت را به عنوان عامل مهمی در توضیح زمان و کیفیت تصمیم‌گیری‌های خاص مورد توجه قرار داد. به عنوان مثال، تصمیم به الحاق کریمه (در مقابل گزینه‌های تصرف و امتیازگیری برای بازگرداندن آن، یا به رسمیت شناختن آن به عنوان یک کشور مستقل) احتمالاً به تنهایی توسط پوتین اتخاذ شده است. آلکسی وندیکتوف، روزنامه‌نگار متنفذی که دوبار گفتگوی حضوری با پوتین داشته، در این خصوص اشاره کرده است: احساس شخصی پوتین مبنی بر داشتن مأموریت تاریخی، محرک تصمیم به الحاق کریمه بوده است (Charap, et al, 2019: 47). با این همه، شواهد دست اول اندکی در دسترس است که نشان دهد عامل اصلی مداخله‌های روسیه شخص پوتین است. بررسی نقش رهبران زمانی ارزنده و اطمینان بخش است که ما به اطلاعات دست اول دسترسی داشته‌باشیم.

نتیجه‌گیری

در فرایند این پژوهش، با رویکرد علت‌کاوی در یک بستر تاریخی مجموعه عوامل مؤثر در مداخلات نظامی روسیه را شناسایی و میزان ارتباط آنها با متغیر وابسته (مداخله) را مورد تبیین و تحلیل قرار دادیم. در این فرایند، هدف ما آرایه‌مدل تحلیلی نظام‌مند و شناسایی عوامل پایدار یا محرک‌های کلیدی و تفکیک آنها از عوامل متغیر یا محرک‌های ثانویه بوده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد مجموعه عوامل شناسایی شده تأثیر متوازن و یکسانی در مداخله‌های نظامی روسیه ندارند، هرچند که جملگی آنها به «احساس تهدید» در سطوح مختلف پاسخ می‌دهند. از میان این عوامل، بزرگ‌قدرت‌گرایی و هژمون‌گرایی منطقه‌ای جایگاه ویژه‌ای دارند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد دو عامل مذکور به عنوان بنیاد سیاست خارجی روسیه در کلیه مداخلات این کشور نقش پایدار و کلیدی داشته‌اند.

در اغلب موارد به سختی می‌توانیم در شرایط یک مداخله در همسایگی نزدیک روسیه نقش دو عامل فوق را به لحاظ تحلیلی از یکدیگر جدا کنیم. در رویکرد روسیه آنها ضرورتاً به عنوان متغیرهای همبسته و دارای معانی یکسان هستند و یا همانگونه که مرشایمر اذعان داشته است در طول هم قرار دارند. چنانکه در مدل تحلیلی پژوهش به روشنی نشان داده شده است، از میان دو عامل فوق ملاحظات مربوط به منزلت بزرگ‌قدرتی روسیه به لحاظ هستی‌شناختی بر ملاحظات هژمون‌گرایی منطقه‌ای مقدم است. به عبارت دیگر، هژمون‌گرایی منطقه‌ای از الزامات اجتناب‌ناپذیر بزرگ‌قدرت‌گرایی روسیه محسوب می‌شود. زیرا

همانگونه که مرشایمر تأکید کرده است هیچ قدرت بزرگی نمی‌تواند نفوذ رقبای خارجی را در همسایگی یا حوزه نفوذ منطقه‌ای خود تاب آورد. بر همین اساس، می‌توان منزلت بزرگ قدرتی را به عنوان هسته مرکزی سیاست خارجی روسیه و بطور خاص محور رفتار مداخلاتی این کشور در منطقه خارج نزدیک دانست. این تز با منطوق و مفهوم اسناد سیاست خارجی و راهبرد امنیت ملی روسیه در دوره‌های مختلف و همچنین رفتار مداخلات نظامی این کشور همسویی کامل دارد.

در پیشبرد رویکرد چندعلت‌گرایی، ما پژوهش را بر دو عامل کلیدی فوق در مقام متغیرهای اولیه و بنیادین توضیح دهنده خط اصلی رفتار مداخلاتی روسیه متوقف نساختیم و بدین ترتیب عوامل دیگری را نیز شناسایی و مورد ارزیابی قرار دادیم که در مداخلات روسیه جایگاه ثانویه داشته و نقش آنها از مداخله‌ای به مداخله دیگر متغیر بوده است. در این میان، رهبران سیاسی در مقام متغیر میانجی و حلقه اتصال مجموعه عوامل ثانویه به متغیرهای کانونی ایفای نقش می‌کنند. این موضوع کمک کرده است تا تحلیل‌های سازانگاران را با تبیین‌های نواقح گرایانه بر پایه ملاحظات ژئوپلیتیک تلفیق کنیم و به این ترتیب در چارچوب رهیافت واقع‌گرایی نوکلاسیک ترجیحات ذهنی - تفسیری و الزامات مادی - ساختاری را همزمان در تحلیل خود بگنجانیم.

در اینجاست که «احساس» تهدید از سوی نخبگان سیاسی وارد مدل تحلیلی پژوهش می‌شود. بدیهی است که این احساس مبتنی بر شخصیت، تجربه‌های زیسته، اندیشه‌ها و باورهای نخبگان شکل می‌گیرد. به باور نگارنده، در سیستم فوق متمرکز و شخصی‌گرای روسیه، تمایل پوتین برای مبادرت به مداخله بسیار مهم است. با این حال، شواهد محکمی وجود دارد که دیدگاه‌های اصلی پوتین در بستر کلی سیاست خارجی با دیدگاه سایرین سازگاری دارد. پوتین به همان اندازه که در شکل‌بندی سیاست خارجی روسیه نقش دارد، انعکاس دهنده رویکرد اجماعی نخبگان سیاسی این کشور نیز می‌باشد.

بهبود نسبی در توانمندی‌های اقتصادی و نظامی عامل محرک مهمی در مبادرت به عملیات در سوریه و تهاجم به اوکراین می‌باشد. با این حال، برخی از مداخله‌های روسیه در شرایطی اتفاق افتادند که روسیه درگیر چالش‌های اقتصادی بود و برنامه نوسازی ارتش نیز هنوز به انجام نرسیده بود. مبارزه با تروریسم و حمایت از اقلیت‌های قومی روس در خارج همواره از اولویت‌های سیاست خارجی روسیه بوده است. با این حال، تحلیل دقیق مداخله‌های روسیه نشان می‌دهد که عوامل مذکور نه به عنوان محرک اصلی مداخله، بلکه در اغلب موارد به عنوان

ابزارهای مشروعیت‌بخش مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند.

ملی‌گرایی هم از چنین وضعیتی برخوردار است، اما در عملیات جاری در اوکراین عامل مذکور در شکل پان‌اسلاویسم نمود بیشتری به عنوان عامل محرک ثانویه دارد. جنگ انحرافی برای ترمیم مشروعیت تأثیر تعیین‌کننده‌ای در مداخله‌های نظامی روسیه نداشته است. اصولاً این مداخله‌ها در شرایطی به وقوع نپیوستند که حاکمیت با چالش جدی مشروعیت مواجه بوده باشد. بررسی موارد مداخله در چارچوب اتحاد یا همکاری استراتژیک با کشور میزبان رویه ثابت و پایداری از رفتار روسیه به دست نمی‌دهد. ارمنستان و قزاقستان که رسماً در باشگاه متحدان روسیه، یعنی پیمان امنیت جمعی، عضویت دارند در سالهای اخیر از روسیه تقاضای کمک کردند که اولی با پاسخ منفی و دومی با پاسخ مثبت مواجه شدند.

تاریخ مداخله‌های روسیه حاکی از این است که این کشور علاقه چندانی به مداخله نظامی مستقیم در خارج از منطقه اوراسیای پسا شوروی ندارد، تا جایی که می‌توان آن را الگوی حاکم بر رفتار مداخلات نظامی روسیه دانست. حضور نظامی روسیه در خارج از این منطقه، جملگی در چارچوب عملیات حفظ صلح بین‌المللی با محوریت ملل متحد بوده است و در این میان مداخله در جنگ داخلی سوریه یک استثناء محسوب می‌شود. بر این پایه، به نظر می‌رسد تمرکز روسیه بر منطقه اوراسیای پسا شوروی، به لحاظ ژئوپلیتیکی ایران را خارج دایره‌ی علایق این کشور قرار می‌دهد. بنابراین، حتی در صورت وجود پیمان اتحاد و همکاری، همسو با نظریه‌ی مرشایمر در ارتباط با رفتار دولت‌ها بویژه قدرت‌های بزرگ هیچ تضمینی برای عمل به تعهدات وجود ندارد و در این میان شواهد و دلایلی که از عدم شراکت پشتیبانی می‌کنند همواره قوی‌تر از عمل به تعهدات است.

رفتار روسیه در پاسخ منفی به درخواست کمک ارمنستان در جنگ قره‌باغ نشان داد که عمل به تعهدات پیشین در قبال متحدین برای روسیه امری گزینشی است و در موقعیت خاص بر اساس منافع راهبردی این کشور در آن رابطه تصمیم می‌گیرد. مجموعه عوامل شناسایی شده شامل محرک‌هایی هستند که در وقوع مداخله‌های نظامی روسیه، با درجه و کیفیت نامتوازن نقش داشته‌اند. اما باید توجه داشت که این عوامل می‌توانند در موارد عدم مداخله نیز وجود داشته باشند. بنابراین، پژوهش‌های آتی اگر دربرگیرنده بررسی موارد عدم مداخله باشند می‌توانند نتایج اطمینان‌بخش‌تری به همراه داشته باشند.

نکته‌ای که در پایان لازم است به عنوان بحث تکمیلی مورد اشاره قرار گیرد این است که

پژوهش‌های پیشین در تبیین تئوریک سیاست خارجی و راهبرد امنیت ملی روسیه عمدتاً از مکتب پراگماتیسمی بهره برده‌اند. بر این پایه، رفتار مداخلاتی روسیه باید مبتنی بر منطق هزینه-فایده باشد. اما به نظر می‌رسد مداخله جاری در اوکراین و تا به امروز ناتوانی در پیشبرد اهداف تعیین شده، منطق این تحلیل‌ها را به چالش می‌کشد و بنابراین لازم است در جستجوی قالب‌های مفهومی جدیدی برای تحلیل مداخله در اوکراین باشیم. اگر هدف‌گذاری و تنظیم برنامه‌ها فراتر از توانمندی‌ها و ظرفیت‌های موجود در روسیه را محل تمرکز قرار دهیم، در این صورت با توجه به ناکامی‌ها و پیامدهای منفی مداخله در اوکراین می‌توان از ظهور ملاحظات شبه ایدئولوژیک در سیاست خارجی روسیه سخن گفت. تلفیق رهیافت واقع‌گرایی تهاجمی با رهیافت تفسیری سازه‌انگارانه در قالب‌های بدیلی چون واقع‌گرایی نوکلاسیک می‌تواند به توضیح این تحول در پژوهش‌های آتی کمک کند.



منابع

- اشپبر، مانس (۱۳۸۵)، روانشناسی خودکامگی. ترجمه علی صاحبی. تهران: انتشارات روشنگران.
- رشیدی، احمد (۱۳۹۶)، «بازشناسی خود و دیگری در جریان‌های فکری و بنیادهای سیاست خارجی روسیه». مطالعات اوراسیای مرکزی. ۱۰(۲)، ۳۰۷-۳۲۴. Doi: 10.22059/jcep.2018.134120.449608 .
- رشیدی، احمد (۱۴۰۰)، «استراتژی هوش مصنوعی روسیه؛ برنامه‌های نظامی و چالش‌های پیش‌رو». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۲۷(۱۶).
- زرگر، افشین؛ سلیمی، لیلا (۱۳۹۶)، «روسیه و مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی در قفقاز»، پژوهش در هنر و علوم انسانی. ۲(۴)، ۱۲۰-۱۰۷. قابل دسترسی در: <http://ensani.ir/file/download/article/20171231161624-10116-40.pdf>
- زرگری، هادی (۱۳۹۹)، «ارزیابی واکنش روسیه نسبت به تحولات پیرامونی؛ بحران در بلاروس و تنش در قره‌باغ». مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی، دسترسی آنلاین در ۱۴۰۱/۲/۲۴، قابل دسترسی در: <https://www.ipis.ir/portal/subjectview/615211>
- زمردی انباجی، زهرا؛ حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۴۰۰)، «ژئوپلیتیک انرژی و مداخله نظامی روسیه در سوریه». فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک. ۱۷(۶۱)، ۱۴۴-۱۱۶. Doi: 20.1001.1.17354331.1400.17.61.5.6 .
- سنایی، مهدی؛ عطری سنگری، فاطمه (۱۳۹۰)، «مقایسه تحلیلی سیاست خارجی ایران و روسیه در آسیای مرکزی». فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، ۴(۹)، ۳۸-۲۱. قابل دسترسی در: https://jcep.ut.ac.ir/article_24220.html
- کرم زاده، سیامک، علیزاده، مسعود (۱۳۹۹)، «مداخله روسیه در بحران سوریه و اصل منع مداخله در جنگ‌های داخلی». فصلنامه مطالعات حقوق عمومی دانشگاه تهران. ۵۰(۱)، ۹۹-۱۱۵. Doi: ۲۰۱۹/۲۷۲۳۰۵/۱۸۸۹.jplsq/۱۰/۲۲۰۵۹
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۹)، «سیاست خارجی هجومی روسیه و موازنه استراتژیک اروپایی». فصلنامه سیاست. ۴۰(۴)، ۱۹۶-۱۸۱. قابل دسترسی در: http://defa.ihuo.ac.ir/article_205808_59908fbc49068785fe4de65d1831f0c1
- کرمی، جهانگیر؛ فاضلی، سامان (۱۳۹۷)، «ژئوپلیتیک دریایی و سیاست خارجی روسیه در بحران‌های اوکراین و سوریه». مطالعات اوراسیای مرکزی. ۱۱(۱)، ۱۹۷-۲۱۴. Doi: 10.22059/jcep.2018.233479.449706 ..
- کنفانی، حسام (۱۴۰۰)، «روسیه با قزاقستان مثل سوریه رفتار کرد». دیپلماسی ایرانی، تاریخ دسترسی: <http://irdiplomacy.ir/fa/news/2009048> قابل بازیابی در: ۱۴۰۰/۲/۲۲

- کولایی، الهه؛ صداقت، محمد (۱۳۹۶)، «بحران اوکراین و آیین نظامی روسیه. مطالعات اوراسیای مرکزی. (۱)۱۰، ۲۰۵-۲۲۰. Doi: 10.22059/jcep.2017.62908
- کولایی، الهه؛ زارعی، بهادر؛ پیشگاهی فرد، زهرا؛ اسدی کیا، بهناز (۱۳۹۸)، «تبیین تفکر ژئوپلیتیکی در سیاست خارجی روسیه». پژوهش‌های جغرافیای انسانی. ۵۱(۴)، ۱۱۱۰-۱۰۹۳. Doi: 10.22059/jhgr.2019.267413.1007797
- کولایی، الهه و همکاران (زیر چاپ)، اسناد سیاسی، امنیتی و نظامی فدراسیون روسیه. تهران: مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران.
- کولایی، الهه؛ عابدی، عقیقه (۱۴۰۱)، جمهوری اسلامی ایران در ادراک‌های رهبران روسیه. تهران: انتشارات سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
- کولایی، الهه (۱۴۰۱)، «گره زدن منابع انرژی ایران به روسیه تأمین کننده منافع ما نخواهد بود». دنیای انرژی. ماهنامه اسفند، شماره ۴۷، صص ۴۷-۴۴.
- متقی، ابراهیم، بقایی، خرم، رحیمی، میثم. (۱۳۸۸)، «بررسی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر؛ بر اساس رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی». فصلنامه علمی تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱، شماره ۴، صص ۲۴-۱.
- مفتاح، علی (۱۴۰۰)، «چرا قلعه روسیه با تحریم فرو نخواهد ریخت». دیپلماسی ایرانی، ۱۱ اسفند، تاریخ دسترسی: ۱۴۰۱/۲/۲۰، قابل‌بازیابی در: <http://irdiplomacy.ir/fa/news/2010209>
- مرشایمر، جان (۱۴۰۰)، «چرا غرب مقصر اصلی بحران اوکراین است». شبکه العالم، ۲۱ اسفند، تاریخ دسترسی: ۱۴۰۱/۳/۱، قابل‌بازیابی در: <https://fa.alalam.1r/news/6084078>
- یورونیوز (۲۰۲۲)، «پوتین: دفاع از سرزمین مادری همیشه مقدس بوده است». ۹ می، تاریخ دسترسی: <http://per.euronews.com/amp/2022/05/09>، قابل‌بازیابی در: ۱۴۰۱/۲/۲۷
- یورونیوز (۲۰۲۲)، «چرا اوکراین برای روسیه و پوتین مهم است». ۲۶ ژانویه، تاریخ دسترسی: ۱۴۰۱/۲/۲۴، قابل‌بازیابی در <https://per.euronews.com/2022/01/25>
- Adamsky, D., (2015), "Putin's Syria Strategy: Russian Airstrikes and What Comes Next," Foreign Affairs, October 1.
- Allison, R. (2013), Russia, the West, and Military Intervention, Oxford: Oxford University press.
- Charap, S., Colton, T., (2017), Everyone Loses: The Ukraine Crisis and the Ruinous Contest for Post-Soviet Eurasia, London: Routledge.

- Charap, S., Geist, E., Frederick, B., Drennan, J., Chandler, N., Kavanagh, J. (2021), Russia's Military Interventions. Santa Monica: RAND Corporation, Accessed at: 22 May 2022. Retrieved from: https://www.rand.org/pubs/research_reports/RRA444-3.html
- Chotiner, I. (2022), "Reexamining Putins Military Interventions in the Middle East", New Yorker, Accessed at 9 Mar. 2022, retrieved from: <https://www.newyorker.com/news/q-and-a>.
- Cuppuleri, A. (2021), "The Rational Behind Russia's Military Interventions", Accessed at 14 May 2022. Retrieved from: <https://www.Ispionline.it/it/publicazione>.
- Davis, E. (2022), "Putin's Support Strong in Russia amid Ukraine War: Poll". 31 Mar., Accessed date: 15 May 2020, Retrieved from: <https://www.usnews.com/news/world-report/articles/2022-03-31>.
- Saunders, E., (2011), Leaders at War: How Presidents Shape Military Interventions, Ithaca, N.Y.: Cornell University Press.
- Götz, E., (2015), "It's Geopolitics, Stupid: Explaining Russia's Ukraine Policy," Global Affairs, 1(1).
- Götz, E., (2017), "Putin, the State, and War: The Causes of Russia's Near Abroad Assertion Revisited," International Studies Review, 19(2).
- Grigas, A., (2016), Beyond Crimea: The New Russian Empire, Hartford, Conn.: Yale University Press.
- Hopf, T., (2005), "Identity, Legitimacy, and the Use of Military Force: Russia's Great Power Identities and Military Intervention in Abkhazia," Review of International Studies, Vol. 31, December.
- Koesel, K., Bunce, V., (2013), "Diffusion-Proofing: Russian and Chinese Responses to Waves of Popular Mobilizations against Authoritarian Rulers," Perspectives on Politics, 11 (3).
- Koyle, J. (2018), Russia's Border Wars and Frozen Conflicts. London: Palgrave Macmillan
- Krickovic, A., (2014), "Imperial Nostalgia or Prudent Geopolitics? Russia's Efforts to

- Reintegrate the Post-Soviet Space in Geopolitical Perspective,” *Post-Soviet Affairs*, 30(6).
- Lynch, D., (2000), *Russian Peacekeeping Strategies in the CIS: The Cases of Moldova, Georgia and Tajikistan*, London: Palgrave Macmillan.
 - Marten, K., (2015), “Putin’s Choices: Explaining Russian Foreign Policy and Intervention in Ukraine,” *Washington Quarterly*, 38(2).
 - Mearsheimer, J., (2014), “Why the Ukraine Crisis Is the West’s Fault,” *Foreign Affairs*, 93(5)
 - Nagashima, T., (2019), “Russia’s Passportization Policy toward Unrecognized Republics,” *Problems of Post-Communism*, 66(3).
 - Pearson, F.S., Baumann, R., (1988) *International military interventions: Identification and classification*, *International Interactions*, 14(2), 173-180, DOI: 10.1080/03050628808434701
 - Pigman, L., (2019), “Russia’s Compatriots: Instrument or Responsibility?” *RUSI Journal*, 164(2).
 - Renz, B., (2018), *Russia’s Military Revival*, Cambridge, United Kingdom: Polity Press.
 - Toal, G., (2017), *Near Abroad: Putin, the West and the Contest for Ukraine and the Caucasus*, Oxford, United Kingdom: Oxford University Press.
 - UNSC, (1994), Resolution 937, Expansion of the Mandate of the UN Observer Mission in Georgia and Its Cooperation with the CIS Peace-Keeping Force, S/RES/937, July 12, 1994.
 - Wilson, A., (2014), *Ukraine Crisis: What It Means for the West*, New Haven, Conn.: Yale University Press.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی